

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Political

ادبی - سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
نیو یارک، ۲۳ جون ۲۰۰۹

ای وطن قربان گرد و خاک تو بهتر از خاک تو دیگر خاک نیست سُرمه چشمان "ناظم" می شود گرد و خاکت در خور افلاک نیست

غزل "سیل اشک" از طبع شاعر زیبا بیان و وطنپرست افغان، جناب "الحاج خلیل الله ناظم باختري" در صفحه امروز ۲۳ جون ۲۰۰۹ پورتال آزادگان، "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان"، از نظرم گذشت. خواندم و خواندم، تا رسیدم به دو بیت بالا، که هردو شاه بیت اند و هردو بحیث یک کلیت، معنایی بس عظیم را افاده میکنند. آنان که وطن خود را دوست دارند و آن را در حد "پرستش" دوست میدارند، بیشک که مفهوم این دو بیت را در می یابند و درست در می یابند، که در سینه شاعر چه آتشی از حُب وطن، شعله ور است. من اشعار این شاعر شکرکلام را مُدام با علاقه میخوانم و از آن لذتها میبرم، خصوصاً از اشعاری که بوی وطن و "افغانستان عزیز" میدمد. بدون شک که خالق این اشعار یک "افغان" راسخ و راستین است و یک دوستدار واقعی "افغانستان عزیز".

من از هر کسی که وطن خود را دوست دارد، خوشم می آید؛ و فرقی ندارد که در شمال عالم می زید، یا جنوب و یا در جابلقا و جابلسا؛ مسلمان است یا هندو و یا یهود و غیر و ترسا و نصارا. نیک میدانیم، که هر انسان بالذات به زادگاه و پرورشگاه و وطن مألوف خود عشق میورزد و شاید هیچ کسی را نیابیم که ازین ودیعه مجبول و فطری، عاری عاری باشد. اینقدر هست، که کسی ازین ودیعه توشه بیشتر برداشته است و کسی کمتر، ولی ازین مسیر هیچ کس بی توشه، نمی گذرد.

نزد آزادگان دو چیزند، که "مقدس ترین" اند، یکی "آزادی" و دگر "وطن" و افغانان آزاده به یقین که از همه خلق عالم بدین دو عطیه الهی المام بیشتر دارند. طوری که برداشت من است – و این سخن هرگز از هوا گرفته نشده – شاید هیچ مردمی در جهان به اندازه "افغانان"، عاشق و حارس این "دو" نباشند. از همین خاطر است که افغانان و باشندگان ارجمند این خاک پاک، در تمام ادوار تاریخ، سر باختند و علم آزادی و دفاع از وطن را بر فراختند. و علت عمده معارک مردم ما در مقابل بیگانگان و متجاوزان در تمام زمانه ها، همین دو فکتور اند. فکتور "دین اسلام" را که بعض کسان علم میکنند، در درجه بعدی قرار میگیرد و اگر اسلام "حب الوطن من الایمان" (حب وطن جزء ایمان است) را اعلام نمیکرد، معلوم نبود که جایگاهش درین عرصه در کجا می افتاد؟ از طرف دیگر مردم این سرزمین، پیش از "دین مقدس اسلام" هم از آزادی و وطن خود، حراست کرده اند. دو صد و پنجاه سال مقاومت سرسختانه این سرزمین در مقابل استیلای "حاملان اسلام"، شاهدیت بر داعیه من، که کس نتواند انکارش کرد.

برگردیم به اشعار ناظم صاحب باختري که در آن از "افغان" و "افغانیت" و "افغانستان" با چه ولعی و با چه شور و عشقی یاد میگرد. وی دعوای "افغان و افغانیت و افغانستان" را در سر دارد و این "سه" را در وجدان اشعارش می پرورد. در مثنوی "دعواگر افغان" چه زیبا میسراید:

دعواگر افغان

نی سنائی را شدم هم کاروان
نی شدم چون حافظ خلوت نشین
نی حکیمی مثل افلاطون شدم
نی شدم من پادشاه و نی وزیر
نی شدم والی و نی علاقه دار
عاقبت "دعواگر افغان" شدم
رهروی گم کرده راهم شش جهت
از خدا خواهم به "ناظم" معرفت

ناظم صاحب علم "حُب وطن" را در هر کجا بالا میکند. مقطع پارچه "قدر دانی از مجاهد" را چنین می آرید :

وطن! "ناظم" شود قربان نامت که نامت درج تاریخ جهان شد

ضمن منظومه "روز عید" چنین آرد :

داد و بیداد از برای خدا که وطن دارم و به دستم نیست

ولی در منظومه "سیل اشک"، "حب وطن" را به معراجش میرساند، وقتی فرماید :

ای وطن قربان گرد و خاک تو
بهتر از خاک تو دیگر خاک نیست
سرْمه چشمان "ناظم" می شود
گرد و خاکت در خور افلاک نیست

من در بسا اشعار این شاعر وطنخواه، داعیه افغان و افغانیت و افغانستان را خوانده ام. هر باری که اشعار ایشان در پورتال مبارز AA-AA نشر میگردند، همه را با علاقه خاص می خوانم. وقتی به ابیاتی میرسم، که از آنها عطر نازنین "وطن" و "افغانستان" و "آزادی" بالاست؛ گویی از خویش میروم، در مخیله شاعر حلول میکنم و افکارش را میخوانم.

در اخیر پارچه "گزند انتقام"، در پهلوی "افغان و افغانیت"، داعیه حریت و آزادگی را چنین سر میدهد :

افتخار قوم افغان در حریت بوده است
غیرت و افغانیت رخت سفر بر بسته اند
خوش ندارد هیچکس بی غیرت و مزدور را
شیر مردان را ببین و قلعه محصور را
ناظم بلبل هنوز هم در قفس افتاده است
آرزو دارد هوای گلشن معمور را

جناب ناظم در بسا اشعار خود، دعوت به وحدت میکند، حتی از منظومه "جشن استقلال"، که ظاهراً از چراغان شدن سراسر وطن سخن میگوید، نیز این "رسالت" گزیده را میخواهد :

با نظر داشت جشن استقلال

مبارک بر همه اقوام افغان مبارک بر همه پشتون و دیگان

سراسر ملک ما بالا و پایان	فروزان می شود آخر فروزان
به هر جا می شود آئینه بندان	به کابل جان و کاپیسا و پروان
به پکتیا و پکتیکا و میدان	به ننگرهار، اسد آباد و لغمان
به لوگر و به غزنی و به وردک	به اندخوی و شبرغان و سمنگان
به قندهار و ارغنداب و زابل	به بلخ و بامیان و در بد خشان
به هرات و چخانسور و به هلمند	به کُندز و تخار و تاشقُرغان
به اندراب و اشکاشم به نهرین	به غورات و فراه و در ارزگان
مبارک بر امان الله غازی	نجات میهن و جشن و چراغان
بگو {ناظم} نشان بیرق ما	سیاه و سرخ و سبزا است و درخشان

شاعر از تضادهای درون اجتماع نیز بسیار سخن دارد و در حالی که دلش به حال بیچارگان و مستأصلان می سوزد، نفرت بسیار نثار ظالمان میکند؛ چنان که ضمن پارچه "روز واپسین" به استمالت رنجبران و مظلومان پرداخته و دعاء میکند که :

سر گردن فرازان بر زمین باد!!!

روز واپسین

نیاز و عرض حال شان همین باد	نوای دردمندان آتشین باد
قبول بار رب العالمین باد	دعای نیم شب از سوز دلها
به بال باز تیری جاگزین باد	کُند مرغان بی آزار را صید
الهی شاخ کبرش بر زمین باد	اگر سر بر هوا دارد فواره
مسلمان را غم روز پسین باد	جهان و زندگی یک امتحان است
سر گردن فرازان بر زمین باد	الهی عاجزان را کُن سر افراز
مسلمان هر کجا باشد چنین باد	صبور و با وقار و با دیانت
اگر ریزد گهر ، زیب نگین باد	ز کلک ناظمش در ملک غربت

و معروفی آرزو میکند که:

ز کُلک او میسر انگبین باد	به عمر «ناظم» اش افزایش ایزد
سعادت چاکرش، ایمان قرین باد	الهی تا جهان است و جهانبان